گفتنی‌های آزاده جانباز «غلامرضا شانه‌سازان» از لحظه اسارت در عملیات بدر

۳ بار جانبازی تا آزادگی

■ آرمان شریف

دو روز بیشتر از شروع عملیات بدر نگذشته بود که غلامرضا شانه‌سازان در جریان این عملیات به اسارت نیروهای بعثی درمی‌آید. او آن زمان جوانی ۱۹ ساله بود و مسئولیت بیسیم‌چی گردان لشکر ۷ ولیعصر(عج) استان خوزستان را بر عهده داشت. لحظه اسارت شانه‌سازان از سخت‌ترین لحظاتی بوده که می‌توانسته برای آزادگان اتفاق بیفتد. او حتی تا یک قدمی شهادت هم می‌رود ولی توصیه یک ارتشی مسن بعثی باعث می‌شود تا دیگر سربازان به سر او تیر مستقیم شلیک نکنند. بعد از آن شانه‌سازان را با پاهایی زخمی و شکسته چندین هفته مورد شکنجه و آزار قرار می‌دهند. شانه‌سازان که امروز از راویان دفاع مقدس است هنوز آثار جانبازی بر بدنش خودنمایی می‌کند. در سالروز عملیات بدر، روایت او از لحظه جانبازی و پنج سال و نیم اسارت را می‌خوانیم.

■■■

سابقه رزمندگی شما از چه تاریخ و عملیاتی شروع می‌شود؟

من از اوایل سال ۱۳۶۱ به عنوان بسیجی عازم جبهه شدم. ۳۸ ماه سابقه رزمندگی در جبهه را دارم و بعد از آن دیگر اسیر شدم. در عملیات بدر در تاریخ ۶۳/۱۲/۲۲ در شرق دجله مجروح شدم که منجر به اسارتم شد.

مجروحیت در عملیات والفجر اولین جانبازی شما بود؟

من دوبار قبل از آن هم مجروح شده بودم. اولین جانبازی من در ۶۲/۱/۸ در منطقه شرحانی قبل از عملیات والفجر یک بود. فاصله ما در کانال با دشمن به ۵۰ متر هم نمی‌رسید که به زیر چشم و پایم ترکش خورد. دومین مرحله جانبازی‌ام هم در اربعین سال ۶۲ و در اوایل مرداد ماه اتفاق افتاد. ترکش به آرنج و زانویم خورد که هنوز هم در بدنم مانده است.

این دو بار جانبازی مانع دوباره رفتنتان به جبهه نمی‌شد؟

ترکش‌ها به مفصل خورده بود و در دویدن و برداشتن اجسام سنگین اذیت می‌کرد اما طوری نبود که بخواهد مانع رفتنم شود. وقتی ترکش وسط مفصل زانو باشد درد خودش را دارد ولی اصلاً آن زمان به جبهه نرفتن فکر نمی‌کردم. بسیاری از رزمندگان وضعیتی بدتر از من داشتند و از بیمارستان فرار می‌کردند تا خودشان را به جبهه برسانند. اگر در این قضایا دید مادی داشته باشیم درک بعضی مسائل برایمان سخت می‌شود.

اگر می‌خواهیم با دفاع مقدس ارتباط برقرار کنیم باید نگاه و دیدمان را عوض کنیم. اگر نگاهی دنیوی داشته باشیم حرکات رزمندگان دیوانه‌بازی حساب می‌شود ولی اگر نگاهمان معنوی باشد حرکت رزمندگان عاشقانه می‌شود.

آخرین جانبازیتان هم که منجر به اسارتتان شد؟

روز دوم عملیات بدر در لشکر ۷ ولیعصر(عج) استان خوزستان بودیم. صبح روز دوم که عملیات را انجام داده بودیم قرار بود یک گردان جایگزین ما شود و ما به عقب برگردیم. در اولین مرحله برگشت مجروح شدم و تیر به پایم خورد. استخوان دو پایم خرد شده بود و پاهایم به هر جهتی می‌چرخید. در سه مرحله مجروح شدم. یک بار تیر به گوشت پایم خورده بود ۱۰۰ متر دیگر که به عقب آمدیم تیرهای دیگری خوردم که احساس کردم پایم دیگر قطع شده است. با همان حالت که روی زمین افتاده بودم دوباره تیر به پایم خورد.

۳۶ ساعت بود نخوابیده بودم و بی‌خوابی و کم‌خونی باعث شده بود حالت اغما پیدا کنم. تا هنگام غروب به همان حالت ماندم و عراقی‌هایی که در حال عقب‌نشینی بودند در کنار جاده متوجه‌ام شدند و به سراغم آمدند. وقتی حضور عراقی‌ها را حس کردم خودم را به مردن زدم تا بروند. به بالای سرم آمده بودند و به عراقی می‌گفتند بلند شو. من هم هیچ اعتنایی نمی‌کردم. یکی‌شان گوشش را روی سینه من گذاشت تا مطمئن شود زنده‌ام یا مرده. وقتی فهمید زنده‌ام یکی از سربازان کلاشینکف را روی پیشانی‌ام گذاشت و گلنگدن را برای شلیک کشید. کسی آن طرف‌تر که به صدایش می‌خورد آدم مسنی باشد گفت نزن گناه دارد. وقتی لجاجتم را دیدند گفتند با تانک از رویش رد شویم. من هم عربی بلد بودم و زبانشان را متوجه می‌شدم. آخرین نفر از آنها با پایش به پای زخمی‌ام ضربه‌ای زد و من ناخواسته با صدای بلند فریاد زدم. آمدند بالای سرم و گفتند بلند شو. من هم دست و پاشکسته بهشان گفتم پایم شکسته و نمی‌توانم تکان بخورم. بدترین حالت اسارت من همین جابه‌جایی بود. دو نفر پایم را گرفته بودند و دو نفر دست‌هایم را. زمانی هم بود که عراقی‌ها دنبال اسیر گرفتن بودند. اسرای عملیات بدر حدود ۲۸۰ نفر بودند که ۲۴۰ نفر از کمر به پایین مجروح بودند.

من در مسیر همراه بیسیم‌چی دیگری به نام شهید قربانعلی رئیسی بودم. او هم به شکمش تیر خورده بود و خون زیادی از بدنش می‌رفت. من و او را روی برجک تانک گذاشتند و به سمت مقرشان حرکت کردند. سخت‌ترین حالت جابه‌جایی ما بود. چون هنگام جابه‌جایی استخوان از محل شکستگی استخوان‌ها نسبت به هم زاویه ۹۰ درجه پیدا می‌کردند و بسیار دردناک بود.

شانه‌سازان نفر دوم نشسته از سمت چپ در کنار دیگر آزادگان

> **من در مسیر همراه بیسیم‌چی دیگری به نام شهید قربانعلی رئیسی بودم. او هم به شکمش تیر خورده بود و خون زیادی از بدنش می‌رفت. من و او را روی برجک تانک گذاشتند و به سمت مقرشان حرکت کردند. سخت‌ترین حالت جابه‌جایی ما بود. چون هنگام جابه‌جایی استخوان از محل شکستگی استخوان‌ها نسبت به هم زاویه ۹۰ درجه پیدا می‌کردند و بسیار دردناک بود**

بعد از آنجا به جاده العماره-بصره رفتیم که توپخانه عراق آنجا مستقر بود. مردم در حال فرار از شهر العماره بودند. آنجا ما را به یگان لشکر برای بازجویی بردند. اول ما را وسط بیابان و در فضای سنگرها انداختند. هوا سرد بود و از شدت بی‌حالی به خواب می‌رفتیم.

بعد از آن شما را به بیمارستان بردند یا اردوگاه؟

ابتدا از ما بازجویی کردند. فرد فارسی‌زبانی آمده بود و می‌گفت هر اطلاعاتی دارید بگویید تا سریع به بیمارستان بروید. ما هم اطلاعات را با اغراق بسیار می‌گفتیم. آنها هم متوجه شدند که حقایق را نمی‌گوییم. شهید رئیسی لباس سپاه تنش بود و برخورد بدی با او کردند. دست‌ها و چشم‌هایم را بستند و داخل آیفا انداختند و در بیابان گاز می‌دادند. به شدت بالا و پایین می‌شدم و هنگام پایین آمدن استخوان پایم به کف ماشین می‌خورد و از درد بیهوش می‌شدم.

وقتی دوباره به مقر رسیدم دیدم در حال کتک زدن شهید رئیسی هستند. بعداً از او قضیه کتک خوردنش را پرسیدم که گفت آنها به امام توهین کرده بودند و من هم در جواب به صدام توهین کرده‌ام. برای عراقی‌ها توهین به صدام حکم اعدام داشت. در نهایت آمبولانس با چهار برانکارد پر از زخمی آمد و دیگر جایی برای ما نداشت. ما را در میان آنها گذاشتند که خیلی لحظه سختی بود. پاهایم بر اثر شدت جراحات ۳۰، ۴۰ سانتی ورم کرده بود. پاهایم ۱۸۰ درجه چرخیده بود و وسط دو برانکارد گذاشته شده بودم.

به قدری پاهایم ورم کرده بود که داخل آمبولانس نمی‌رفت و تا بیمارستان العماره داد و فریاد می‌کردم. در بیمارستان کمی رسیدگی کردند و بعد از آن به بیمارستان الانبار بردند. استخوان پایم به دلیل خرد شدن چند سانت کوتاه شده بود و نیاز به پلاتین داشت. کسی که استخوان پایش کامل می‌شکند پزشک به پاهایش وزنه می‌بندد تا برای عمل آماده شود. اما این نامردها بلوک به پایم آویزان می‌کردند که خیلی اذیتم می‌کرد. یک ماهی که در بیمارستان بودم یک هفته به آن بلوک می‌بستند و بعد از معاینه دکتر آن را به حالت خوابیده درمی‌آوردند که دوباره حالت شکستن پیدا کند.

نحوه شهادت قربانعلی رئیسی چگونه بود؟

این بنده خدا را خیلی اذیت کردند. شهید رئیسی چون لباس سپاه تنش بود هر جا می‌رفت سرباز خمینی معرفی می‌شد. اول اسارت پیش خودمان بود و برای جراحت شکم، عملش که کردند پنس عمل جراحی را در شکمش جا گذاشته بودند.

این پنس عفونت می‌کند و در اردوگاه حالش خیلی بد می‌شود. دکتر گفته بود برای عفونت بدنش به او شیر بدهند، آنها هم شیر را می‌آوردند و جلویش دور می‌ریختند.

بعد مدت کوتاهی او را به بیمارستان نیروی هوایی عراق به نام الانبار می‌برند و هنگامی که از بچه‌ها سراغش را گرفتم گفتند که در بیمارستان شهید و در کشور عراق به خاک سپرده شده است.

شانه‌سازان در لباس رزمندگی، نفر اول ایستاده از سمت راست

هر روز یک یادمان

معرفی یادمان دوکوهه

منزل و مأوای عشاق

■ **صغری خیل‌فرهنگ**

«دوکوهه» آخرین ایستگاه قطار بود؛ بچه‌ها از همین جا به مناطق مختلف در خطوط مقدم اعزام می‌شدند. دوکوهه نام آشنای همه رزمنده‌هاست. ردپای همه شهیدان را می‌توانی توی دوکوهه پیدا کنی، در واقع شهدای ما در دوکوهه یاد گرفتند که خودشان را نبینند، فقط خدا را ببینند و پا روی خودشان بگذارند. پادگان دوکوهه را باید سکوی پرواز رزمندگان دانست. اهمیت پادگان‌های دوکوهه، ابوذر و... به این دلیل بود که مکان‌هایی بودند برای خودسازی رزمندگان و بعد از آمادگی‌های روحی و جسمانی عازم مناطق عملیاتی می‌شدند. دوکوهه، سال‌های سال با شهدا و بسیجی‌ها زیسته و از آنها روح گرفته است. شهدا با ذره‌ذره خاک دوکوهه، با زمینش، با دیوارهایش، با ساختمان‌هایش و با همه آنچه در چشم ما هیچ نمی‌آید انسی دارند که مپرس...

■ **تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله(ص)**

پادگان دوکوهه در چهار کیلومتری شمالغربی شهر اندیمشک و در مجاورت جاده اندیمشک – خرم‌آباد قرار دارد. شهرک دوکوهه در شرق جاده و پادگان دوکوهه در غرب جاده واقع شده است. علت نامگذاری این منطقه به این نام، وجود دو ارتفاع ۳۱۶ و ۲۸۸ متری در کنار یکدیگر است که مانند دو کوه دو قلو در این منطقه مسطح خودنمایی می‌کند و پادگان دوکوهه میان این دو کوه قرار گرفته است. پادگان دوکوهه قبل از انقلاب یک پادگان پشتیبانی برای لشکر ۹۲ زرهی اهواز و مقرهای نظامی جنوب غربی کشور در نظر گرفته شده بود. بهمن سال ۶۰ این پادگان در اختیار تیپ تازه تأسیس ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) به فرماندهی حاج‌احمد متوسلیان قرار گرفت. تقریباً یک سال و پنج ماه بعد از آغاز جنگ تیپ تازه تشکیل شده ۲۷ محمد رسول‌الله وارد دوکوهه شد. در حال حاضر هم در اختیار همان لشکر است. تیپ ۷ ولیعصر، تیپ ۱۴ امام حسین(ع)، تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله(ص)، تیپ ۱۷ قم و ۸ نجف از ساکنین دوکوهه بوده‌اند. این پادگان عقبه یگان‌های عمل‌کننده در عملیات فتح‌المبین بود. همچنین ساختمان‌هایی برای نظامیان خدمت‌کننده در پایگاه شکاری دزفول به صورت نیمه‌ساز در این پادگان وجود داشت. لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) نیز در همین پادگان تشکیل و راه‌اندازی شد. تا قبل از آن پادگان دوکوهه متروکه و خالی بود چون عراقی‌ها مرتب آنجا را با توپ می‌زدند و بمباران می‌کردند و هیچ یگان نظامی در این پادگان حضور نداشت.

■ **شرف‌المکان بالمکین**

دوکوهه از پادگان فقط اسمش را داشت، ساختمان‌های سیمانی و پنج طبقه، نیمه‌ساز، بی‌در و پیکر و عجیب سوت و کور، فاقد آب و برق و تلفن و اما حاج‌احمد متوسلیان و یارانش وارد دوکوهه شدند که به این آیه عمل کنند که: «وَأَعِدُّوا لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ: هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها (دشمنان)، آماده سازید.» دوکوهه را باید از زبان سیدشهیدان اهل قلم برایتان روایت کنیم. شهید آوینی(ره) می‌فرماید: «شرف‌المکان بالمکین، اعتبار مکان‌ها به انسان‌هایی است که در آنها زیستند.» دوکوهه، سردار زیاد داشت. حاج‌احمد متوسلیان، حاج همت، چراغی، عباس کریمی و... همت می‌گفت فرمانده‌ای که عقب بنشیند و بخواهد هدایت کند، نداریم. خودش می‌رفت خط مقدم. آخرش هم شد سردار بی‌سر خیبر، اسم حسینیه داخل محوطه دوکوهه هم شد «حاج‌همت». باید همت کنی تا به راز نهفته دوکوهه پی ببری.

■ **از حسینیه حاج‌همت تا گردان تخریب**

در زمان‌هایی که عملیاتی در پیش بود، دوکوهه پر از نیرو می‌شد. آنقدر که فضای اطراف ساختمان‌ها هم چادرهای بزرگ و کوچک برپا می‌کردند.

> **پادگان دوکوهه قبل از انقلاب یک پادگان پشتیبانی برای لشکر ۹۲ زرهی اهواز و مقرهای نظامی جنوب غربی کشور در نظر گرفته شده بود. بهمن سال ۶۰ این پادگان در اختیار تیپ تازه تأسیس ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) به فرماندهی حاج‌احمد متوسلیان قرار گرفت**

دوکوهه بود و یک حسینیه کوچک. جلوی حسینیه حاج‌همت در پادگان دوکوهه حوض کوچکی است و کف آن حوض قبر شهیدی است، شهید گمنام... حوضی که وسوسه‌ات می‌کند وضویی بگیری و در کنار مزار شهدای کنارش دو رکعت عاشقانه را به جای آوری...

حسینیه‌ای که در آنجا روزگاری عاشقانی با معشوق خود به چله‌نشینی می‌پرداختند و چنان مجذوب در معبود شدند که دیگر خود را ندیدند و فقط او شده بودند.

■ **گردانی برای تخریب**

بیرون از حسینیه حاج‌همت، چند متر پایین‌تر از حسینیه، جاده‌ای است که به سوی کربلا می‌رود. راهی که انتهایی جز شهادت ندارد. اینجا میعادگاه مردان خط‌شکن است. آری! تو به سمت «گردان تخریب» رهسپار شده‌ای. بلیت شهادت همیشه در دست بچه‌های گردان تخریب بود. شب‌های عملیات اولین نفراتی که حرکت می‌کردند همین بچه‌ها بودند تا راه را برای دیگران باز کنند و خیلی اوقات نیز خون خود را برای سلامتی رزمندگان هدیه می‌کردند. به قول حاج‌امیر فرمانده گردان تخریب «اینجا هر کسی قرار باشد شهید شود، پودر می‌شود». آری، گردان تخریب فضایی عجیب‌تر از پادگان را به خود گرفته است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۲۰۶

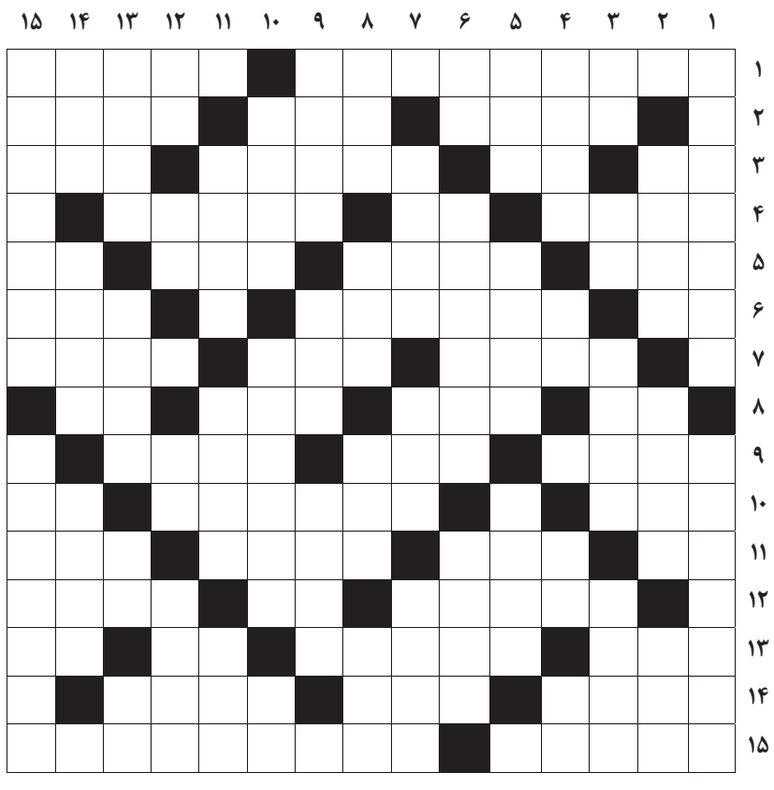

از راست به چپ

■ ۱- خدای یگانه زرتشتیان- کلانتر و بازپرس ■ ۲- واحد عملیات رایانه- طولانی‌ترین رشته کوه دنیا- رئیس جمهور پاکستان ■ ۳- ذات و شخص- دریا- خزنده جدولی- بازنده شطرنج ■ ۴- ارتباط تلفنی- نت میانی- شب‌های عرب ■ ۵- زرنگ- هر یک از استخوان‌های تیره پشت- رگ حیاتی مصر- مکان و آشیان ■ ۶- رود چین- ورم غدد بناگوش- روزه ■ ۷- بافنده و نساج- بی‌حال و خسته- آهنگر ■ ۸- از آدم بسرشتند و به پیمانه زدند- شیر است و از بروج فلکی- جاده قطار- فرمان اتومبیل ■ ۹- پیشرو لشکر و کاروان- حشیش- سانتی‌متر مکعب ■ ۱۰- پرستار- بندری در گیلان- خاندان ■ ۱۱- ماه سرد- جایزه قهرمان- آشیانه پرنده- دوات ■ ۱۲- کارآموز پزشکی- خاک کوزه‌گری- کامل و همه ■ ۱۳- ابرقدرت آسیایی- ارثیه- ضمیر اشاره- لخت ■ ۱۴- پل راه آهن شمال- نام بیل، ستاره رئال مادرید- بسنده ■ ۱۵- فاقد آرامش و امنیت- کهنسالی

از بالا به پایین

■ ۱- رسانایی که جریان برق از آن می‌گذرد- کمیت و کیفیت ■ ۲- شیرینی سفره هفت‌سین- ارابه- چین و شکن ■ ۳- شبکه و سایت- اسم آذری- نشستن- خبرگزاری ایتالیا ■ ۴- وزیر خارجه سابق آمریکا- ضمیر غایب- شهر توت تهران- اندک ■ ۵- مرد بی‌زن- سرور و مالک- سوگ و عزا ■ ۶- شیره انگور- از شاهان کیانی و پدر گشتاسب- پایتخت چک ■ ۷- لباس زنان هندی- بام زاگرس- شجاع ■ ۸- پسوند ظرف- ضربه‌ای در بوکس- شکاف در لایه زمین- گریه کردن بر مرده ■ ۹- بلندترین آبشار دنیا- کرکس- پیشانی ■ ۱۰- بدهکار- پروانه و جواز- مغز انسان ■ ۱۱- نوعی طلاق- پول لبنان- انعکاس صدا ■ ۱۲- موم توخالی- تکرار حرفی- پسوند شباهت- نفرت‌داشتن ■ ۱۳- رنگ سبز تیره- نوعی برنج مرغوب- مادر عرب- عنصر شیمیایی ■ ۱۴- خانه- بار جامه- دانش نمودار ■ ۱۵- ایاب و ذهاب- اندازه‌گیری از راه دور

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۱	۷						۳
	۸			۵				۱
۹				۲				
					۶	۷		۹
۳		۴						
	۷				۱	۸		
۲	۶		۳				۴	
			۵					
		۸		۶			۲	

جدول کلمات متقاطع
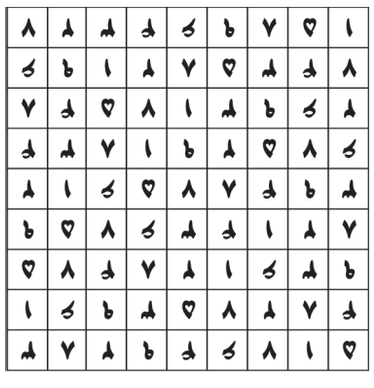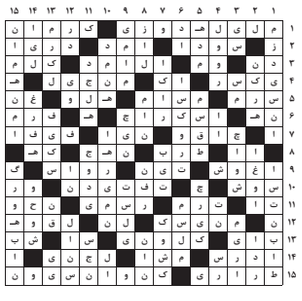
پاسخ جدول شماره ۴۲۰۵